

ساختار عقاید اسلامی در کلام امامیه

دکتر امداد توران / استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب

چکیده

ساختار عقاید، و به تعبیر تقریبی، «اصول دین»، عبارت است از چند عنوان کلی که به ترتیب خاصی چینش شده‌اند و برای اشاره به مجموع باورهای بنیادین اسلامی به کار می‌روند. متکلمان اسلامی، افزون بر محتوای عقیده، به ساختار عقاید اسلامی نیز توجه داشته‌اند. توجه ایشان به ساختار عقیده، به گونه‌های مختلف نمود یافته است؛ آنان گاه به ساختار خاصی تصریح کرده و حتی آن را توجیه نموده‌اند و گاه صرفاً در مقام فصل‌بندی کتب اعتقادی، ساختاری را مبنا قرار داده‌اند. مقاله پیش روی، با نگاهی گونه‌شناسانه دیدگاه علمای امامیه را درباره ساختار عقاید، به ترتیب تاریخی بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که ایشان در طول دوران غیبت، عقاید اسلامی را در قالب پنج ساختار متفاوت عرضه داشته‌اند: ساختار دوگانه (توحید، عدل)؛ ساختار چهارگانه نوع اول (توحید، عدل، نبوت، امامت)؛ ساختار چهارگانه نوع دوم (توحید، نبوت، امامت، معاد)؛ و ساختار پنج‌گانه (توحید، عدل، نبوت، امامت، معاد). در این مقاله، نقاط عطفی که در آنها ساختارهای متفاوت در حال رقابت با یکدیگر بوده‌اند یا از یک ساختار به ساختار دیگر عدول شده، مورد توجه قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: کلام، امامیه، ساختار عقاید، اصول دین، اصول مذهب.

مقدمه

مقصود از ساختار عقاید، تعدادی از عناوین اعتقادی است که به ترتیب خاصی چینش شده‌اند و هر کدام برای اشاره به مجموعه‌ای از باورها به کار می‌روند. مصداق بارز ساختارمندسازی عقیده، عبارت است از ذکر تعداد اصول اعتقادی. در بسیاری از کتاب‌های اعتقادی که امروزه شیعیان منتشر می‌کنند، پیش از آنکه مؤلف به تفصیل عقاید شیعه را بیان نماید، این عبارت را بازگو می‌کند: «اصول دین دارای پنج اصل است که عبارت‌اند از: توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد». این عبارت، سه نکته را بیان می‌دارد: ۱. تعداد اصول اعتقادی؛ یعنی اینکه تعداد اصول، پنج است؛ ۲. عناوین اعتقادی؛ یعنی اینکه متعلقات اعتقاد را باید در ذیل این عناوین گنجانند و از طریق این عناوین بر آنها دلالت کرد؛ ۳. چینش عناوین؛ یعنی عناوین اعتقادی را باید به همین ترتیب، از توحید آغاز کرد و به معاد پایان داد.

این ساختار پنج‌گانه، چه در گذشته و چه اکنون، بدیل‌هایی داشته است؛ یعنی به جای آن، ساختارهای دیگری مطرح شده‌اند که به لحاظ هر یک از سه عنصر یادشده، با ساختار پنج‌گانه تفاوت دارند. این مقاله می‌کوشد دقیقاً به این پرسش پاسخ دهد که از آغاز دوران غیبت کبرای امام دوازدهم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تا کنون، متکلمان امامی کدام ساختارها را برای دسته‌بندی و عرضه عقاید اسلامی در نظر گرفته و مبنا قرار داده‌اند. این مقاله با نگاهی گونه‌شناسانه این ساختارها را دسته‌بندی می‌کند و طرفداران هر ساختار را، از مؤسس گرفته تا مهم‌ترین پیروان متأخرش، به ترتیب تاریخی معرفی می‌نماید.

۱. امکان تبدل ساختار عقیده در عین ثبات محتوا

جای‌گزینی ساختارها، به معنای کم و زیاد شدن آموزه‌های بنیادین و تبدل محتوای آموزه‌ها نیست؛ چراکه این تبدل، بیشتر به نحوه دسته‌بندی عقاید در ذیل عناوین اعتقادی و اجمال و تفصیل این عناوین بازمی‌گردد دارد. گذشته از آن، خود ساختارها جزو معتقدات نیستند. از این‌رو، برخی از محدثان، همانند شیخ صدوق در *الاعتقادات* و

شیخ حر عاملی در *الفصول المهمة فی اصول الائمة*، در مقام بیان اعتقادات، به ساختار عقاید اشاره نکرده‌اند. این واقعیت می‌تواند نشانگر آن باشد که در نظر ایشان لازم نیست عقاید را در قالب ساختار خاصی باور داشت یا بیان کرد؛ بلکه اصل اعتقاد به آنها کفایت می‌کند. با این حال، حتی در این دو کتاب نیز مضامین اعتقادی، نه به صورت آشفته، بلکه بر اساس چینش سنجیده‌ای عرضه شده‌اند که نشان‌دهنده اولویت‌گذاری مؤلفان برای برخی از مضامین اعتقادی است؛ مثلاً بر اساس چینش این دو کتاب می‌توان گفت که مبحث توحید بر مباحث نبوت و امامت و معاد اولویت دارد و برای باور به آنها نخست باید توحید را باور داشت. بدین ترتیب، می‌توان گفت که حتی این قبیل کتاب‌های اعتقادی - که در آنها از تصریح به تعداد اصول دین پرهیز شده است و نیز عنوان‌بندی و تبویب آنها ساختاربندی روشنی را القا نمی‌کند - در بطن خود دارای گونه‌ای ساختاربندی هستند که چینش مطالب بر حسب آن صورت گرفته است؛ لکن این ساختاربندی مضمراً، که نتیجه آن عبارت است از تقدم توحید بر نبوت و امامت، و تقدم این دو مبحث بر دیگر مطالب اعتقادی، در طول تاریخ کلام امامیه دستخوش تغییر نشده است. از این‌رو، در اینجا محل بحث نیست. آنچه در زمینه تبدیل ساختار مورد بحث است، تغییرات جزئی‌تری است که در ادامه بدان خواهیم پرداخت. این قبیل تغییرات جزئی در ساختاربندی عقاید - که در همه مذاهب کلامی رخ داده است - منافاتی با ثبات محتوای کلی آموزه‌ها ندارد.

۲. نسبت ذکر عدد برای اصول دین با ساختار عقاید

عددگذاری یا ذکر عدد برای اصول اعتقادی دین، بنا بر تعریف این مقاله، جزء جدایی‌ناپذیر ساختار اعتقادات نیست؛ یعنی ممکن است متکلمی عقاید اسلامی را در قالب ساختار مشخصی عرضه نماید، اما عدد خاصی را برای اصول اعتقادی ذکر نکند؛ چراکه از نظر متکلمان امامی، اعتقاد به اینکه اصول اعتقادی دارای تعداد خاصی است، لزومی ندارد. برای نمونه می‌توان به سید مرتضی اشاره کرد. تا آنجا که نگارنده بررسی کرده، او نخستین کسی است که تعداد اصول دین را همچون یک مسئله

بررسی کرده است. وی در **جوابات المسائل الطبریه**، با نقد دیدگاه معتزله که اصول دین را پنج (توحید، عدل، منزلة بین المنزلتین، وعد و وعید، امر به معروف و نهی از منکر) دانسته‌اند، دو احتمال را مطرح می‌کند: نخست آنکه به دنبال اجمال باشیم و اصول دین را در دو اصل توحید و عدل منحصر کنیم و نبوت و امامت را که نزد شیعه از مهم‌ترین اصول اعتقادی‌اند، داخل در باب عدل بدانیم؛ و دوم آنکه به دنبال تفصیل باشیم و افزون بر اصول پنج‌گانه معتزله، نبوت و امامت را اصول مستقلی به‌شمار آوریم. (الشریف المرتضی، ۱۴۰۵ق، ج ۴، ص ۱۶۶) بدین ترتیب، به نظر سید مرتضی می‌توان تعداد اصول دین را - بسته به اینکه به اجمال یا به تفصیل بیان شود - کم یا زیاد دانست.

۳. نحوه نمود ساختاربندی عقاید در سخن متکلمان

ساختار عقاید امامیه، در سخن متکلمان امامی به سه نحو نمود یافته است: ۱. تصریح صرف؛ ۲. تصریح و توجیه؛ ۳. اعمال بدون تصریح. توضیح آنکه متکلمان امامی، گاه به اینکه تعداد اصول اعتقادی چند است و عنوان آنها کدام است، تصریح کرده‌اند؛ بدون آنکه دلیل انحصار اصول اعتقادی به این چند اصل را بیان کنند؛ گاه افزون بر تصریح، وجه و دلیل آن را نیز بیان کرده‌اند؛ و گاه بدون تصریح و توجیه، کتاب خود را مثلاً در پنج فصل و در ذیل پنج عنوان اعتقادی سامان داده‌اند؛ بدون اینکه تصریح کرده باشند اصول دین پنج اصل است.

همان‌گونه که در ادامه خواهیم دید، گاه بین ساختار توجیه‌شده و ساختار اعمال‌شده یک متکلم تفاوت وجود دارد؛ یعنی او در عین حال که امکان یا رجحان ساختاری را پذیرفته و احیاناً وجه آن را نیز بیان کرده، در عمل به‌گونه‌ای دیگر عمل کرده است. در چنین مواردی به هر دو ساختار توجه کرده‌ایم.

۴. تفاوت ساختار عقاید و ساختار کلام امامیه

ساختار کلام امامیه، اعم از ساختار عقاید امامیه است. ساختار کلام امامیه، همان ساختار کتاب‌های جامع کلامی است یا از آن قابل استنباط است. این کتاب‌ها، گاه

دربدارنده مباحث مقدماتی در باب الهیات بالمعنی الاعم‌اند؛ یعنی مباحث معرفت‌شناختی، وجودشناختی یا اصطلاح‌شناختی ویژه‌ای که از نظر متکلمان و فقهای امامیه اعتقاد به آنها لازم نیست، و صرفاً پشتوانه نظری استدلال‌هایی تلقی می‌شوند که برای تأیید اصول اعتقادی عرضه خواهند شد. از این رو، تنها بخشی از این کتاب‌ها که به خداشناسی به معنای خاص آن و پیامبرشناسی، امام‌شناسی و معادشناسی می‌پردازند، می‌توانند منبعی برای استخراج ساختار عقاید امامیه به شمار آیند؛ مثلاً در کتاب *تجرید الاعتقاد* خواجه نصیر طوسی، مقصد اول و دوم، - که به ترتیب از امور عامه و جواهر و اعراض سخن می‌گویند - جزو ساختار کلام شمرده می‌شوند؛ اما جزو ساختار عقاید به شمار نمی‌آیند؛ چراکه به اصطلاح، «ما يجب الاعتقاد به» (آنچه اعتقاد بدان واجب است) نیستند و بدون اعتقاد به آنها نیز می‌توان به آموزه‌های «واجب الاعتقاد» معتقد بود.

۵. گونه‌شناسی ساختاربندهای عقاید امامیه

متکلمان امامیه برای عقاید اسلامی، ساختارهای متعددی پیشنهاد کرده‌اند. اگر قلمرو کاوش را به ساختارهایی محدود کنیم که اولاً عالمان معروف امامی ارائه کرده‌اند و ثانیاً به الگویی پیروی‌شده تبدیل شده‌اند، به نظر می‌رسد که در مجموع، شش ساختار مهم قابل شناسایی باشد:

۱. ساختار دو‌گانه (توحید و عدل)؛
۲. ساختار چهارگانه نوع اول (توحید، عدل، نبوت، امامت)؛
۳. ساختار چهارگانه نوع دوم (توحید، نبوت، امامت، معاد)؛
۴. ساختار پنج‌گانه بسیط (توحید، عدل، نبوت، امامت، معاد)؛
۵. ساختار پنج‌گانه با تفکیک اصول سه‌گانه اسلام (توحید، نبوت، معاد) از اصول پنج‌گانه ایمان (توحید، عدل، نبوت، امامت، معاد)؛
۶. ساختار پنج‌گانه با تفکیک اصول سه‌گانه اسلام (توحید، نبوت، معاد) از اصول دوگانه ایمان (عدل و امامت).

۵-۱. قائلان به ساختار دوگانه

۵-۱-۱. سید مرتضی

ساختار دوگانه (توحید و عدل) از جمله ساختارهایی است که نخستین متکلمان عصر غیبت بدان توجه و اهتمام داشته‌اند. به نظر می‌رسد، نخستین متکلم امامی که به این ساختار اشاره کرده، سید مرتضی (۳۵۵-۳۳۶ق) است. وی در رساله *جمل العلم و العمل* - همان‌گونه که در مقدمه‌اش بیان کرده - همه اصول دین را گرد آورده است. (الشریف المرتضی، ۱۳۸۷، ص ۲۷) وی برای این رساله، ساختاری پنج‌گانه را در نظر می‌گیرد: باب نخست را به توحید، باب دوم را به عدل، و باب‌های سوم تا پنجم را به ترتیب، به نبوت، امامت و «آجال، ارزاق و اسعار» اختصاص می‌دهد؛ اما پنج‌گانه بودن ساختار رساله، بدین معنا نیست که وی برای عقاید نیز همین ساختار را مناسب می‌داند؛ چون عنوانی که وی برای باب دوم برمی‌گزیند، بیانگر ساختار دوگانه‌ای است که در ورای این ساختار بندی پنج‌گانه در نظر گرفته است: «باب بیان امور واجب الاعتقاد در همه ابواب عدل و موضوعات مرتبط با این ابواب، غیر از نبوت و امامت و نیز غیر از آجال و ارزاق و اسعار؛ چراکه ما این موارد [نبوت، امامت، و آجال و ارزاق و اسعار] را از این باب به تأخیر انداختیم». (همان، ص ۳۱) از این عبارت می‌توان دریافت که در نظر وی، عنوان عدل عنوانی است فراگیر که مستقیماً یا به مناسبت، شامل مبحث نبوت و امامت و مباحث آجال و ارزاق و اسعار نیز می‌شود. بدین ترتیب، وی به لحاظ نظری شمول عنوان عدل را بر مباحث بعدی می‌پذیرد؛ گرچه در عمل دو مبحث نبوت و امامت و حتی مبحث آجال و ارزاق و اسعار را جدا می‌کند و در ابوابی مستقل به بحث درباره آنها می‌پردازد.^۱

۱. گفتنی است که ساختار بندی دوگانه اصول دین، دارای مستند روایی نیز هست. شیخ صدوق در کتاب التوحید، ص ۹۶، و معانی الاخبار، ص ۱۱، حدیث مرفوعی را بدین مضمون نقل می‌کند: سؤال‌کننده‌ای با بیان اینکه اساس دین، توحید و عدل است (ان اساس الدین التوحید و العدل)، از امام صادق علیه السلام می‌خواهد این دو را به گونه‌ای توضیح دهد که قابل فهم و حفظ باشد. آن حضرت بدون آنکه ادعای سائل را درباره اساس دین بودن توحید و عدل رد کند، در پاسخ می‌گوید: «أَمَّا التَّوْحِيدُ فَأَنَّ لَّا تُجَوِّزُ عَلَيَّ رَبِّكَ مَا جَازَ عَلَيْكَ وَ أَمَّا الْعَدْلُ فَأَنَّ لَّا تَنْسُبُ إِلَيَّ خَالِقَكَ مَا لَمْ يَكْ عَلَيَّ». در

۵-۱-۲. شیخ طوسی

شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰ق) درباره دو گانه بودن ساختار اعتقادی امامیه، صریح‌تر سخن گفته است. وی در ابتدای کتاب *الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد* می‌گوید: «بر عهده مکلف، دو چیز است: علم و عمل. عمل، تابع علم و بر آن استوار است. آنچه علم بدان لازم است، دو چیز است: توحید و عدل». (الطوسی، ۱۴۰۶ق، ص ۲۴) آن‌گاه شیخ طوسی می‌کوشد نحوه برگشت مجموع مباحث اعتقادی را به دو مبحث توحید و عدل بیان کند. به نظر وی، علم به توحید، جز با علم به پنج چیز کامل نمی‌گردد، که عبارت‌اند از: ۱. شناخت آنچه به وسیله آن می‌توان به معرفت خدا دست یافت؛ ۲. شناخت خداوند با جمیع صفاتش؛ ۳. شناخت اینکه خداوند چگونه استحقاق این صفات را دارد؛ ۴. شناخت اینکه چه چیزی بر خداوند رواست و چه چیزی روا نیست؛ ۵. شناخت اینکه خداوند واحدی است که در قدم وجود، شریکی ندارد. (همان) شیخ طوسی در ادامه توضیح می‌دهد که عنوان عدل چگونه دیگر مباحث اعتقادی را پوشش می‌دهد. به نظر وی، شناخت عدل الهی تام و تمام نمی‌شود مگر پس از دانستن اینکه همه افعال الهی حکیمانه و درست‌اند و هیچ‌یک از افعال او قبیح نیستند و خداوند در افعال خود به هیچ واجبی خلل نمی‌رساند. به نظر وی، از همین جا وجوب معرفت پنج چیز ناشی می‌گردد: ۱. شناخت حسن تکلیف و بیان شروط تکلیف و متعلقات آن؛ ۲. شناخت نبوت و بیان شروط آن؛ ۳. شناخت وعد و وعید و متعلقات این دو؛ ۴. شناخت امامت و شروط آن؛ ۵. شناخت امر به معروف و نهی از منکر. (همان)

بدین ترتیب، به نظر شیخ طوسی، تکلیف علمی ما شناخت دو اصل توحید و عدل است؛ اما تکلیفی که برای شناخت این دو اصل بر دوش ماست، ما را به شناخت اموری سوق می‌دهد که جز در سایه شناخت آنها، شناخت توحید و عدل محقق یا کامل نمی‌شود.

نهج البلاغه نیز روایتی نزدیک به همین مضمون از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است: «وَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ التَّوْحِيدِ وَالْعَدْلِ فَقَالَ التَّوْحِيدُ أَلَّا تَتَوَهَّمَهُ وَالْعَدْلُ أَلَّا تَتَّهَمَهُ». (الشریف الرضی، بی‌تا، ص ۵۵۸)

۵-۱-۳. سدیدالدین حمصی رازی

سدیدالدین حمصی (حدود ۵۰۰-۶۰۰ق) در ابتدای المنقذ من التقلید - که کتاب جامع اعتقادی است - در مقام گزارش سفر خود به حله و استقبال گرم علمای آنجا از او می‌گوید: «سپس بعد از سپری شدن چند روز، دوباره از من درخواست کردند که مجملی از اصول مسائل توحید و عدل را به ایشان املا کنم تا پس از کوچ کردن و غیبتم از میان ایشان، یادگارم باشد». (حمصی رازی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۱۹) این عبارت نشان می‌دهد که در عرف علمی زمان سدیدالدین، دو عنوان توحید و عدل چنان شمولی داشتند که مجموع مباحث اعتقادی در زیر پوشش آنها به بحث گذاشته می‌شد.

سدیدالدین در متن کتاب خود در مقام توجیه این دو گانه‌انگاری برمی‌آید و مسیر نظری رسیدن به دو اصل توحید و عدل، و از آنجا به مباحث فرعی‌تر را چنین ترسیم می‌کند: از سویی بر مکلف (به فتح لام) واجب است که علم به ثواب و عقاب پیدا کند؛ (چراکه تحصیل این علم نازل، به منزله دفع ضرر است) و بر مکلف (به کسر لام) واجب است که او را به تحصیل این علم تکلیف کند؛ (چراکه این تکلیف، لطفی است در ادای واجبات و ترک محرمات)؛ از سوی دیگر، تحصیل علم به ثواب و عقاب، جز با شناخت توحید و عدل ممکن نمی‌گردد. از این دو مقدمه نتیجه می‌شود که بر مکلف واجب است توحید و عدل را بشناسد.

سدیدالدین در ادامه، مقصود خود را از دو اصطلاح توحید و عدل توضیح می‌دهد و توحید را در عرف متکلمان، شامل علم به ذات خدا و صفات خداوند می‌داند. وی بحث عدل الهی را بحث دربارهٔ افعال الهی و اینکه همهٔ افعال الهی حسن‌اند، می‌داند و مباحثی همچون حسن آفرینش، حسن تکلیف، نبوت، وعد و وعید، آلام و اعواض را داخل در باب ابواب عدل می‌داند. به نظر وی، بحث امامت نیز ملحق به ابواب عدل است. سدیدالدین در همین جا به مفروض گرفتن اندراج همهٔ مباحث اعتقادی در ذیل دو عنوان توحید و عدل بسنده نمی‌کند، بلکه می‌کوشد این اندراج را عقلاً توجیه کند. (همان، ص ۱۵۰)

تا آنجا که نگارنده مطالعه کرده است، متکلمان امامی بعد از سدیدالدین، از تلاش برای ارجاع همه اصول اعتقادی به دو اصل توحید و عدل خودداری کردند. در این میان، شهید ثانی یک استثناست. وی - همان گونه که در ادامه، قولش را نقل خواهیم کرد - در عین پنج گانه دانستن اصول اعتقادی، توجیهی را برای ارجاع سه اصل نبوت، امامت و معاد به اصل عدل بیان کرده است.

۵-۲. قائلان به ساختار چهارگانه نوع اول: توحید، عدل، نبوت، امامت

۵-۲-۱. زمینه سازی سید مرتضی برای ساختار چهارگانه

گرچه - تا آنجا که نگارنده مطالعه کرده - سید مرتضی (۳۵۵-۴۳۶ق) در هیچ یک از آثار خود تصریح نکرده که اصول دین چهارگانه است، با این حال، در رساله *جوابات المسائل الموصليات الثالثة*، می توان ساختار بندی چهارگانه اصول دین را رصد کرد. وی در این رساله، هنگام بحث درباره راه شناخت احکام شریعت در امامیه، این نکته را بیان می نماید که امامیه در این زمینه، نه به قیاس استناد می کند و نه به اخبار آحاد؛ چراکه هیچ یک از این دو، علم آور نیستند. وی در ادامه به این اشکال مقدر می پردازد که اصحاب حدیث امامی برای شناخت احکام شرعی، به اخبار آحاد استناد می کنند؛ و این برخلاف ادعای یاد شده است. سید مرتضی در پاسخ، این کار اصحاب حدیث را خطا و ناشی از جهل آنان به قواعد علمای امامیه (اصحابنا) می داند؛ چراکه علمای امامیه نه به قیاس عمل می کنند و نه به خبر واحد. به نظر او خطا و ناآگاهی اصحاب حدیث امامی از اینجا آشکار می شود که ایشان «گاه در اصول دین، یعنی توحید، عدل، نبوت و امامت، به اخبار آحاد استناد می کنند؛ در حالی که هر عاقلی می داند که اخبار آحاد، در اصول دین حجت نیست. (الشریف المرتضی، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۲۱۱)

هر چند سید مرتضی در اینجا در صدد بحث از عدم حجیت خبر واحد است، لکن عبارتش به طور ضمنی نشان می دهد که وی برای اصول دین ساختاری چهارگانه در نظر می گرفت؛ چراکه در مقام شمارش اصول دین، تنها چهار اصل را بیان می کند. با این حال، می توان گفت شاید او در اینجا در مقام بیان دقیق و شمارش کامل نبوده است.

همان‌گونه که اشاره شد، سید مرتضی در **جمل العلم و العمل** اعتقادات امامیه را در پنج باب مطرح کرده است. عناوین و ترتیب چهار باب نخست **جمل العلم و العمل**، منطبق با چهار عنوانی است که در **جوابات المسائل الموصلیات** مطرح بود. تفاوت، در افزودن باب پنجم و اختصاص دادن آن به مبحث نه چندان مهم آجال و اسعار و ارزاق است. چنان‌که در ادامه خواهیم دید، پس از سید مرتضی، عناوین چهارگانه **جوابات المسائل الموصلیات**، بر عناوین پنج‌گانه **جمل العلم و العمل** ترجیح داده شد؛ و حتی تعدادی از متکلمان برجسته پس از او، بر چهارگانگی ساختار عقاید امامیه، به همان ترتیبی که در عبارت **جوابات المسائل الموصلیات** آمده بود، تصریح کردند و از اختصاص دادن جایگاهی مستقل به مبحث «آجال، ارزاق و اسعار» پرهیز کردند.

گفتنی است که سید مرتضی در **جمل العلم و العمل**، مباحث مربوط به ثواب و عقاب را - که امروزه در ذیل عنوان معاد مطرح می‌شوند - در بحث عدل مطرح کرده است. دیگر متکلمانی که از ساختار چهارگانه سید مرتضی پیروی کردند، همانند وی مباحث معاد را در ذیل عدل گنجانده‌اند.

۲-۲-۵. علاءالدین حلبی

تا آنجا که نگارنده بررسی کرده، علاءالدین حلبی از علمای قرن ششم، نخستین کسی است که به چهارگانه بودن اصول اعتقادی تصریح کرده است. وی چهار اصل توحید، عدل، نبوت و امامت را ارکان اربعه می‌نامد و اعتقاد به آنها را واجب می‌شمارد. (حلبی، ۱۴۱۴ق، ص ۱۳) وی مباحث معاد، همچون سؤال قبر، بعث، میزان، صراط، و بهشت و جهنم را نیز در ذیل عنوان عدل مطرح می‌کند و طریق العلم به آن را، اجماع امت و نصوص قرآنی و نبوی می‌داند. (همان، ص ۳۶)

۳-۲-۵. محقق حلبی

محقق حلبی (۶۰۲-۶۷۶ق) نیز همین ساختار چهارگانه را با اندکی تغییر در اصطلاح، عرضه می‌کند. وی مباحث **المسلک فی اصول الدین** را در چهار «نظر» تبویب می‌کند: ۱. ابواب توحید؛ ۲. افعال خداوند؛ ۳. نبوت؛ ۴. امامت.

وی بحث اثبات صانع، و صفات ثبوتی و سلبی را در ذیل ابواب توحید می‌گنجانند و در بحث افعال خداوند، مباحثی را مطرح می‌کند که متکلمان پیشین در ذیل عنوان

عدل مطرح می‌کردند. عناوین برخی از این مباحث عبارت‌اند از: برخلاف اشاعره و کلایه ما فاعل افعال خود هستیم؛ حسن و قبح عقلی؛ خداوند متعال فعل قبیح انجام نمی‌دهد و به واجب خلل نمی‌رساند؛ و فروع عدل. وی در ذیل عنوان فروع عدل، چهار مطلب را قرار می‌دهد که عبارت‌اند از: ۱. تکلیف؛ ۲. آلام و اعواض؛ ۳. آجال و ارزاق و اسعار؛ ۴. وعد و وعید. محقق حلی مباحث مربوط به معاد را در ذیل همین عنوان وعد و وعید مطرح می‌کند.

وی رسالهٔ **ماتعیه** را نیز در چهار فصل سامان می‌دهد: ۱. معرفت خدا، آنچه می‌توان و آنچه نمی‌توان خداوند را بدان وصف کرد؛ ۲. خداوند متعال حکیم است و قبیح را انجام نمی‌دهد و به واجب خلل نمی‌رساند؛ ۳. نبوت؛ ۴. امامت.

بدین ترتیب، می‌توان نتیجه گرفت که تقسیم‌بندی چهارگانهٔ محقق حلی، در امتداد سنت تقسیم بندی چهارگانهٔ سید مرتضی و علاءالدین حلبی قرار دارد؛ جز آنکه محقق حلی از کاربرد عنوان عدل ابا دارد و مطالبی را که علاءالدین حلبی در ذیل عنوان عدل مطرح کرده بود، در **المسلک** در ذیل عنوان افعال خداوند و در رسالهٔ **ماتعیه** در ذیل عنوان «انه حکیم لایفعل قبیحاً و لایخل بواجب» مطرح می‌کند. تبدیل عنوان عدل به «افعال الهی» یا «انه حکیم لایفعل قبیحاً» می‌تواند از این امر ناشی شده باشد که در نگاه محقق حلی، «عدل» نه به‌مثابه یکی از صفات الهی، بلکه به‌مثابه عنوانی برای فعل الهی مد نظر بوده است.

۴-۲-۵. فاضل مقداد

فاضل مقداد (متوفای ۸۲۶ق) بر خلاف استادش شهید اول، که به‌صراحت از اصول پنج‌گانه سخن گفته،^۱ از اصول چهارگانه سخن به میان می‌آورد. وی در شرح خود بر **الفصول النصیریة** خواجه نصیر می‌گوید: «معرفت خدا بزرگ‌ترین اصل در میان اصول دین است و اصول دین در نزد ما عبارت‌اند از: توحید؛ عدل؛ نبوت و امامت. بدین ترتیب، اصول دین چهار است». (السیوری، ۱۴۲۰ق، ص ۱۰۰)

۱. در ادامه، سخن شهید اول را دربارهٔ پنج‌گانه بودن اصول اعتقادی نقل خواهیم کرد.

وی در ادامه، چگونگی توزیع مباحث کلامی در ذیل این چهار اصل را چنین توضیح می‌دهد: بحث ذات و صفات، داخل در مباحث توحیداند؛ وجوب تکلیف و لطف و ثواب و عقاب و معاد و غیر اینها، داخل در مباحث عدل‌اند؛ وجوب اعتقاد به اصول شریعت و احوال قیامت و چگونگی آن و غیر اینها، داخل در بحث نبوت‌اند؛ وجوب حفظ تکلیف و شریعت در هر زمان، داخل در مبحث امامت است. (همان، ص ۱۰۱)

فاضل مقداد، همچنین در شرح خود بر رساله واجب الاعتقاد علامه حلی، ساختار ایمان را چهارگانه می‌داند و می‌گوید: «بدان که ارکان ایمان^۱ چهارگانه است و این ارکان عبارت‌اند از: توحید؛ عدل؛ نبوت و امامت». (السیوری، ۱۴۱۲ق، ص ۷۵)

۵-۳. قائلان به ساختار چهارگانه نوع دوم: توحید، نبوت، امامت، معاد

۵-۳-۱. زمینه‌سازی شیخ مفید برای ساختار چهارگانه نوع دوم

شیخ مفید (۳۳۶-۴۱۳ق) در آغاز کتاب المقنعه اموری را که اعتقاد به آنها واجب است، در شش باب مطرح کرده است: ۱. اعتقادات واجب درباره اثبات معبود و صفاتی که او را از مخلوقاتش متمایز می‌کند، و نفی تشبیه از خداوند و یگانه‌انگاری او؛ ۲. اعتقادات واجب درباره انبیا و رسولان خدا؛ ۳. اعتقادات واجب درباره امامت و شناخت پیشوایان بندگان؛ ۴. وجوب ولایت اولیای الهی و دشمنی دشمنان فاسق خدا؛ ۵. اعتقادات واجب درباره معاد و پاداش و قصاص و بهشت و جهنم؛ ۶. شرایع اسلام که معرفت و عمل به آنها واجب است. (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۲۷-۳۴)

هرچند شیخ مفید در اینجا اعتقادات را در قالب ساختاری شش‌گانه ارائه کرده است، لکن شاید بتوان با قدری تأمل، ساختار شش‌گانه را به ساختار چهارگانه ارجاع

۱. هرچند تفکیک بین ایمان و اسلام و بحث درباره نسبت آن دو، در روایات امامیه مطرح است و پیرو آن، علما نیز بدان توجه داشته‌اند، اما تفکیک اصول یا ارکان اسلام از ارکان ایمان در مقام ساختاربنده عقاید امامیه - تا آنجا که نگارنده مطالعه کرده است - به وحید بهبهانی برمی‌گردد، که دیدگاهش در این مقاله بررسی شده است. از این رو، در این مقاله، در بحث از دیدگاه عالمان مقدم بر وحید بهبهانی، فرض را بر ترادف تعبیری از قبیل اصول دین و ارکان ایمان گذاشته‌ایم؛ گرچه تأیید این ترادف، نیاز به بحث دقیق‌تری دارد.

داد؛ چراکه باب چهارم، زیرمجموعه باب قبلی، و باب ششم خارج از زمره اصول اعتقادات است.^۱

حتی اگر ساختار شش‌گانه مقدمه اعتقادی کتاب *المقنعه* را نتوان به ساختار چهارگانه کاهش داد، این مقدمه از دو جنبه دارای اهمیت فراوان است. نخست آنکه در این مقدمه، عنوان مستقلی برای عدل در نظر گرفته نشده و به مباحثی که بعداً متکلمانی همچون سید مرتضی و شیخ طوسی در ذیل اصل عدل مطرح کردند (همانند «حسن و قبح، عقلی است»، «خداوند واجب را ترک نمی‌کند و قبیح را انجام نمی‌دهد» و «لطف بر خداوند واجب است») اشاره نشده است. به تعبیر دیگر، نمی‌توان گفت شیخ مفید عدل را در کنار توحید، نبوت، امامت و معاد، جزو اصول اعتقادی به شمار می‌آورد. مؤید این احتمال آن است که وی در *النکت فی مقدمات الاصول*، هیچ باب مستقلی را به عدل اختصاص نمی‌دهد و بحث عدل را در عداد دیگر صفات الهی، در ذیل «باب بحث در حدوث عالم و اثبات محدث و بیان صفات او» قرار می‌دهد و پس از اثبات صفاتی همچون علیم، سمیع، بصیر و صادق، بدون آنکه عنوان عدل یا عادل را به کار ببرد، خداوند را غیرظالم معرفی می‌کند و دلیل ظالم نبودن خدا را غنای او و قبح ظلم می‌داند. (مفید، *النکت*، ۱۴۱۳ق، ص ۳۵)^۲ نکته دوم

۱. توضیح آنکه باب چهارم، یعنی «باب ما یجب من ولایة اولیاء الله»، در حقیقت ادامه باب قبلی، یعنی «باب ما یجب فی اعتقاد الامامة» است؛ چراکه، اولاً وی در اینجا طبق برخی از نسخ، نگفته «ما یجب من الاعتقاد»، بلکه گفته است: «ما یجب من ولایة اولیاء الله». این تعبیر را می‌توان اشاره‌ای دانست به اینکه نویسنده در این باب از یک امر معرفتی سخن نمی‌گوید؛ بلکه از امری عملی و عاطفی سخن می‌گوید. باب ششم درباره وجوب اعتقاد به شریعی از قبیل نماز و روزه سخن می‌گوید. به نظر می‌رسد، مطرح کردن وجوب اعتقاد به احکام شریعت در کتاب *المقنعه* - که در اصل یک کتاب فقهی است - به منظور بیان یک اصل اعتقادی در زمره توحید و نبوت و امامت نیست؛ بلکه در واقع تمهیدی است برای مباحث فقهی، که پس از یک مقدمه مختصر اعتقادی به تفصیل مطرح شده‌اند.

۲. روشن است که قرار ندادن عدل در زمره اصول اعتقادات، به معنای عدم اعتقاد به عدل یا برنشمردن آن در زمره معتقدات نیست؛ چراکه خود شیخ مفید در مقدمه *المقنعه*، در وصف خداوند گفته است: «انه عدل لایجور». (مفید، *المقنعه*، ۱۴۱۳ق، ص ۳۰) همچنین وی در اوائل

آن است که شیخ مفید در این مقدمه، معاد را همچون اصل مستقلى به بحث گذاشته است. در ادامه خواهیم دید که خواجه نصیرالدین طوسی نیز در این دو نکته، گام جای پای شیخ مفید نهاده است.

۲-۳-۵. خواجه نصیرالدین طوسی

خواجه نصیر (۵۹۷-۶۷۲ق) از جمله عالمان دوران‌ساز در تاریخ کلام امامیه است. وی در آثار متعدد خود ساختارهای متفاوتی را عرضه کرده است.^۱ در این میان،

المقالات، اعتقاد به عدل را به امامیه نسبت می‌دهد: «إن الله عز و جل عدل كريم خلق الخلق لعبادته... لم يكلف أحداً إلا دون الطاقة و لم يأمره إلا بما جعل له عليه الاستطاعة لا عبث في صنعه و لا تفاوت في خلقه و لا قبيح في فعله... و على هذا القول جمهور أهل الإمامية و به تواترت الآثار عن آل محمد (ص)». (مفید، اوائل المقالات، ص ۵۸)

۱. خواجه نصیر در دو کتاب خود، دو ساختار متفاوت از ساختار **تجريد الاعتقاد** را برگزیده است. وی در **الفصول النصيرية** عقاید امامیه را در چهار فصل توحید، عدل، نبوت و امامت، و معاد عرضه کرده است؛ اما در **قواعد العقاید**، اصول ایمان را از دیدگاه شیعه سه‌گانه دانسته است: «قالت المعتزلة: أصول الإيمان خمسة، التوحيد و العدل و الإقرار بالوعد و الوعيد و القيام بأمر المعروف و النهی عن المنکر. [منزلة بين المنزلتين] و قالت الشيعة: أصول الإيمان ثلاثة: التصديق بوحداية الله [تعالى] في ذاته، و العدل في أفعاله، و التصديق بنبوة الأنبياء و التصديق بإمامة الأئمة المعصومين». (محقق طوسی، ۱۴۱۳ق، ص ۱۰۵) خواجه نصیر در مقام ساختاربندي کتاب خود، از چنین الگویی پیروی نکرده و در عوض، پنج باب برای آن در نظر گرفته است: ۱. فی اثبات موجد العالم؛ ۲. فی ذکر صفات الصانع؛ ۳. فی ذکر ما ينسب اليه تعالى من الافعال؛ ۴. فی النبوه و ما يتبعها من الامامه؛ ۵. فی الوعد و الوعيد و ما يتبعهما.

بدین ترتیب، می‌بینیم که خواجه تنها در **الفصول النصيرية** عدل را اصلی مستقل شمرده است؛ در حالی که در **تجريد الاعتقاد** آن را در ذیل عنوان توحید به بحث گذاشته و در **قواعد العقاید** نیز - همان‌گونه که دیدیم - تصدیق به وحدانیت خداوند و عدل را در مجموع، یک اصل ایمانی دانسته است؛ گرچه در مقام تبویب **قواعد العقاید**، مبحث افعال را - که به لحاظ محتوا با مبحث عدل یکی است - از دو باب قبلی که به توحید مربوط‌اند، جدا کرده است.

نکته جالب توجه دیگر آن است که خواجه نصیر در مقام تبویب **الفصول النصيرية** و **قواعد العقاید**، نبوت و امامت را در یک باب یا فصل گنجانده است. این تبویب که برخلاف سنت کلامی متکلمان پیش و پس از خواجه است، ساختار کتاب **اصول کافی** را تداعی می‌کند که در آن، کلینی دو بحث نبوت و امامت را در ذیل عنوانی واحد، (کتاب الحجة)، گرد آورده است.

تجرید الاعتقاد از اهمیتی ویژه برخوردار است. تأثیرگذاری تاریخی این اثر را می‌توان از تعداد فراوان شرح‌ها و حاشیه‌هایی که بر آن نوشته شده است دریافت. خواجه نصیر این کتاب را پس از مقدمه، در قالب شش «مقصد» تبویب کرده است که عبارت‌اند از: ۱. امور عامه؛ ۲. جواهر و اعراض؛ ۳. اثبات صانع و صفات و آثار او؛ ۴. نبوت؛ ۵. امامت؛ ۶. معاد و وعد و وعید و آنچه بدان مربوط است.

بر اساس تفکیکی که قبلاً بین ساختار کتاب‌های کلامی و ساختار اعتقادات صورت گرفت، مقصد اول و مقصد دوم که دربارهٔ امور عامه و جوهر و عرض سخن می‌گویند، جزو معتقدات و جزو ساختار اعتقادی نیستند. بدین ترتیب، اگر مقصد سوم را به‌طور خلاصه «توحید» بنامیم، (چنان‌که خود خواجه در *الفصول النصیریة* کرده است)، می‌توان گفت که خواجه در **تجرید الاعتقاد**، ساختاری چهارگانه را برای اعتقادات امامیه در نظر گرفته است: ۱. توحید؛ ۲. نبوت؛ ۳. امامت؛ ۴. معاد و وعد و وعید.

در این ساختار بندی، دو نکتهٔ مهم به چشم می‌خورد. نخست جایگاهی است که برای عدل در نظر گرفته شده است. خواجه برای مقصد سوم (اثبات صانع، صفات و آثار او) سه فصل فرعی در نظر گرفته که عبارت‌اند از: ۱. وجود خداوند؛ ۲. صفات خداوند؛ ۳. افعال خداوند. خواجه مباحثی از قبیل حسن و قبح عقلی، حسن تکلیف و... را - که برخی از متکلمان پیشین، همانند سید مرتضی در ذیل عنوان مستقل عدل مطرح می‌کردند - ذیل عنوان افعال خداوند (فصل سوم از مقصد اول) مطرح می‌کند. بدین ترتیب، جایگاه استقلالی اصل عدل را از آن گرفته، برای آن جایگاهی فرعی در ذیل اصل توحید در نظر می‌گیرد. گویا او به این نکتهٔ مهم توجه دارد که مباحث عدل، خارج از مبحث توحید نیست؛ چراکه هر آنچه متکلمان پیشین در ذیل عنوان عدل مطرح کرده‌اند، در حقیقت مربوط به افعال الهی است. بنابراین، منطقی‌اً باید مجموعهٔ مباحث عدل را در ذیل مبحث توحید و در تحت عنوان افعال الهی گنجانند. دیگر متکلمان معاصر خواجه نصیر، همچون محقق حلی و ابن میثم بحرانی نیز به این نکته تظن یافته بودند که مجموعه مباحثی که پیش از ایشان در ذیل عنوان

عدل مطرح گردیده، در واقع بحث از افعال الهی‌اند و نه بحث از عدل به‌عنوان یکی از صفات الهی. از این‌رو، ایشان نیز همچون خواجه هنگام فصل‌بندی اعتقادنامه‌های خود، از کاربرد عنوان عدل پرهیز کرده و به جای آن عنوان افعال الهی را برگزیده‌اند. تفاوت ساختار ایشان با ساختار خواجه این است که ایشان مبحث افعال الهی را برخلاف خواجه، همچون مبحثی مستقل به بحث گذاشته‌اند. (ر.ک: بحرانی، ۱۴۰۶ق، عناوین فصول کتاب و نیز ص ۱۱۴-۱۱۸؛ و محقق حلی، ۱۴۱۴ق، عناوین فصول کتاب)

نکته دوم آن است که وی معاد و وعد و وعید را همچون اصل مستقلی به بحث می‌گذارد. اهمیت این کار خواجه نصیر در موقعیت زمانی خودش در این است که وی برخلاف سنت رایج عصر خود - که بحث معاد و وعد و وعید در ذیل اصل عدل گنجانده می‌شد - معاد و وعد و وعید را همچون اصلی مستقل به بحث می‌گذارد.

این دو کار خواجه نصیر، یعنی گنجاندن بحث عدل در ذیل بحث افعال الهی، و استقلال بخشیدن به بحث معاد، حکایت از آن دارد که او در عمل کوشیده است که از قلمرو عظیم بحث عدل بکاهد و جایگاه استقلالی آن را به جایگاهی تبعی تبدیل کند.

۳-۳-۵. پیشینه استقلال‌بخشی به اصل معاد

می‌دانیم که یکی از اصول اعتقادی معتزله، وعد و وعید بود. معتزله این اصل را در حقیقت، از فروع اصل عدل می‌دانستند. مفاد اصل وعد و وعید این بود که به موجب حکم عقل، خداوند، هم به وعده‌هایی که به مطیعان داده و هم به وعیدهایی که به عاصیان داده است، عمل خواهد کرد. او خلف وعده و خلف وعید نخواهد کرد و عدل الهی اقتضا می‌کند که خلف وعده نکند و دروغ نگوید. (الهمدانی، ۱۴۲۲ق، ص ۷۶)

چنان‌که دیدیم، شیخ مفید در *المقنع* بی‌توجه به این‌گونه دسته‌بندی‌های معتزلی، اولاً عنوان وعد و وعید را که طنینی معتزلی دارد، به کار نبرده بود؛ ثانیاً بحث معاد را مستقل و نه در ذیل عنوان کلی‌تر عدل، متعلق اعتقاد شمرده بود. سید مرتضی که بیشتر با اندیشه معتزلی درگیر بود، تظن یافته بود که بحث وعید صرفاً عقلی نیست تا کاملاً زیرمجموعه بحث عدل قرار گیرد؛ بلکه یک بعد سمعی دارد که اجازه می‌دهد آن را جدا از اصل عدل مطرح کرد. از این‌رو، وی در *الذخیره*، ذیل عنوان

«الکلام فی الوعید السمعی» می‌گوید: «اگر مقصود از [دو واژه] وعد و وعید، خبر دادن از ایصال ثواب و عقاب به مستحقان آن دو باشد، بحث درباره آنها، در حقیقت به سمع تعلق دارد، نه عقل. در این صورت، معنا ندارد که در اینجا از استحقاق ثواب و عقاب، وجه استحقاق و چگونگی این دو، و اینکه آیا یکی از این دو بر دیگری تأثیر دارد یا نه، بحث کنیم؛ چرا که این‌گونه مباحث، مقتضای عقل به‌تنهایی است [و مقتضای شرع نیست]؛ و ما به مقدار لازم این مباحث [عقلی] را در جای خودش مطرح کردیم و چیز قابل بحثی نماند، مگر خود وعید حقیقی که اکنون بدان می‌پردازیم». (الشریف المرتضی، ۱۴۱۱ق، ص ۵۰۴)

پس از سید مرتضی، شیخ طوسی نیز - چنان‌که در ادامه خواهیم دید - در جدا کردن بحث وعد و وعید از بحث عدل، راه سید مرتضی را ادامه داد. احتمالاً همین اقدام سید مرتضی و شیخ طوسی بود که پس از یک وقفه در قرن ششم، سرانجام به جدایی کامل و قطعی بحث معاد از بحث عدل در زمان خواجه نصیر و علامه حلی انجامید.

۵-۳-۴. مقدس اردبیلی

به نظر می‌رسد که مقدس اردبیلی (متوفای ۹۹۳ق) نخستین کسی است که به چهارگانه بودن اصول دین (ساختار چهارگانه نوع دوم) تصریح کرده است. وی در آغاز رساله اصول دین خود می‌گوید: «بدان - هداک الله - که چون آدمی قابل علم و تکلیف است، مکلف است به اصول دین و فروع آن به عقل و نقل؛ و دوم موقوف است به اول. باید که اول، اول را بداند و آن چهار است. و لهذا این رساله مرتب شد بر چهار باب». (مقدس اردبیلی، ۱۳۸۰، ص ۱۹) وی باب اول را به «اثبات واجب الوجود که حق تعالی است و صفات ثبوتیه و سلبيه او»، باب دوم را به «بیان نبوت»، باب سوم را به «بیان امامت» و باب چهارم را به «بیان معاد و حقیقت ما جاء به النبی» اختصاص داده است. وی عدل را جزو اصول دین بر نمی‌شمارد و باب خاصی را به آن اختصاص نمی‌دهد؛ ولی در باب اول، در مقام بیان صفات سلبي خداوند، ظلم را از خداوند نفی می‌کند و او را موصوف به عادل می‌داند. (همان، ص ۴۳)

۵-۳-۵. علامه طباطبایی

علامه طباطبایی (۱۲۸۱-۱۳۶۰ش) در شیعه در اسلام، در ذیل عنوان «اعتقادات اسلامی از نظر شیعه دوازده‌امامی» چهار عنوان را ذکر می‌کند: ۱. خداشناسی؛ ۲. پیامبرشناسی؛ ۳. معادشناسی؛ ۴. امام‌شناسی. جالب است که وی هیچ بحث مستقلی را به عدل اختصاص نمی‌دهد.

با این حال، علامه طباطبایی در المیزان چندین بار تصریح کرده است که اصول دین ساختاری سه‌گانه دارد؛ برای مثال، وی در تفسیر آیه: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (کهف، ۱۱۰) می‌گوید: این آیه، اصول سه‌گانه دین، یعنی توحید، نبوت و معاد را در خود جمع کرده است. (الطباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳، ص ۲۱۱) همچنین در جای دیگر، دیدگاه خود را تکرار می‌کند و می‌گوید: خداوند در قول خود «اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا» (نوح، ۳) به اصول سه‌گانه دین دعوت کرده است. (همان، ج ۲۰، ص ۱۴)

تا آنجا که نگارنده مطالعه کرده است، علامه طباطبایی در جایی تلاش نکرده که بین سه‌گانه بودن اصول دین و در نظر گرفتن ساختاری چهارگانه برای معرفی عقاید امامیه جمع کند. با این حال، می‌توان احتمال داد که وی همانند خواجه در الفصول النصیریة، نبوت و امامت را در مجموع، یک اصل به شمار می‌آورد. شاید بتوان با استناد به عبارتی از شیعه در اسلام، که نبوت و امامت را به یکدیگر پیوند می‌زند و نبی را دریافت‌کننده و مبلغ وحی، و امام را حافظ و نگهدار آن در طول زمان می‌داند، این احتمال را تقویت کرد. (طباطبایی، ۱۳۷۸، ص ۱۹۰) احتمال دیگر این است که وی اصول اسلام را سه‌گانه (توحید، نبوت، معاد) و اصول تشیع را چهارگانه (توحید، نبوت، معاد، امامت) می‌داند.

۵-۴. قائلان به ساختار پنج‌گانه بسیط: توحید، عدل، نبوت، امامت، معاد.

۵-۴-۱. شیخ طوسی

شیخ طوسی کتاب الاقتصاد فی ما يتعلق بالاعتقاد را به شش قسم تقسیم می‌کند: ۱. مباحث توحید؛ ۲. مباحث عدل و لواحق آن؛ ۳. مباحث وعد و وعید؛ ۴. مباحث نبوت؛ ۵. مباحث امامت؛ ۶. بحث درباره عبادات شرعی.

با وجود ساختار شش‌گانه کتاب، واضح است که شیخ طوسی ساختاری پنج‌گانه را برای بیان اعتقادات در نظر دارد؛ چراکه قسم ششم درباره فقه است، نه عقاید. شیخ طوسی مباحث مربوط به معاد را ذیل مبحث وعد و وعید قرار می‌دهد و در فصل چهارم از بخشی که به وعد و وعید اختصاص داده است: «فصلی در بیان احکام [اوضاع] مکلف در قبر و موقف و حساب، و دیگر اموری که به وعید مربوط‌اند» (الطوسی، ۱۴۰۶ق، ص ۲۱۹).

اگر از عنوان و جایگاه وعد و وعید چشم‌پوشیم و آن را مرادف معاد بگیریم، ساختاری که شیخ طوسی ارائه می‌کند، با ساختار پنج‌گانه کنونی همخوانی دارد؛ اما برای اینکه دقیقاً به ساختار پنج‌گانه کنونی برسیم، چند قرن باید بگذرد.

پیش از این دیدیم که به لحاظ نظری، سید مرتضی و شیخ طوسی دوگانه بودن ساختار عقاید (توحید و عدل) را پذیرفته‌اند؛ اما در عمل، سید مرتضی در مقام ساختاربنده رساله اعتقادی خود، از ساختار دوگانه عدول کرده و نبوت و امامت و برخی از مباحث دیگر را مستقلاً به بحث گذاشته است. در اینجا نیز شیخ طوسی عملاً از ساختار دوگانه عدول کرده و ساختار پنج‌گانه را مبنای دسته‌بندی عقاید قرار داده است. به نظر می‌رسد که بیان آن مبنای نظری (دوگانه بودن ساختار عقاید) که از سوی تنی چند از متکلمان امامی صورت گرفته ناظر به دیدگاه غالب و عرف کلامی زمان بوده است، نه محتوای آموزه‌ها؛ چراکه مجموعه معارف موجود در قرآن و روایات، به‌ویژه در باب نبوت، امامت و معاد، غنی‌تر از آن است که در ذیل عنوان عدل قرار بگیرد؛ زیرا عنوان عدل، در اصل برای پوشش دادن مباحثی همچون حسن و قبح عقلی، وجوب لطف، حسن تکلیف و... که ماهیتی صرفاً عقلی دارند، در نظر گرفته شده بود. روشن است که این سنخ از مباحث صرفاً عقلی نمی‌تواند جوانب سمعی مبحث نبوت، امامت و معاد را پوشش دهد.

۴-۴-۵. تمهید علامه حلی برای ساختار پنج‌گانه

علامه حلی، هرچند از ساختار پنج‌گانه اعتقادات سخن نگفته، بیشترین سهم را در شکل‌گیری آن داشته است. ساختار پنج‌گانه را در چند اثر از آثار کلامی علامه حلی در درون ساختارهای بزرگ‌تر می‌توان دید. برای نمونه، کتاب مختصر نظم البراهین

فی اصول الدین، از نخستین آثار علامه است که خود آن را با عنوان معارج الفهم فی شرح النظم (تألیف در ۶۷۸ق) شرح کرده است. وی این اثر را در هفت باب تنظیم کرده است: ۱. نظر؛ ۲. حدوث؛ ۳. اثبات صانع؛ ۴. عدل؛ ۵. نبوت؛ ۶. امامت؛ ۷. معاد. در این اثر، اگر باب نخست را که به مقدمات نظری عقاید پرداخته‌اند، به حساب نیاوریم، با ادغام دو باب دوم و سوم در ذیل عنوان توحید، ساختار پنج‌گانه اعتقادات رخ می‌نماید.

ساختار پنج‌گانه را در کتاب تسلیک النفس (تألیف در ۷۰۴ق) نیز می‌توان دید. وی این کتاب را به نه «مرصد» (طریق) تقسیم کرده است: ۱. امور عامه؛ ۲. تقسیم موجودات؛ ۳. اقسام موجودات؛ ۴. احکام موجودات؛ ۵. اثبات واجب الوجود و صفاتش؛ ۶. عدل؛ ۷. نبوت؛ ۸. امامت؛ ۹. معاد.

روشن است که با کنار گذاشتن چهار مرصد نخست - که از مبادی یا مبانی اعتقادات‌اند، نه جزو اعتقادات - ساختار پنج‌گانه اعتقادات (از مرصد پنجم تا نهم) نمایان می‌شود.

کتاب الباب الحادی عشر (تألیف در ۷۲۳ق) نشان دیگری است از نقش علامه حلی در شکل‌گیری نهایی ساختار پنج‌گانه یا دست‌کم هموار کردن راه برای تولد رسمی آن. علامه در مقدمه این کتاب - که از آخرین آثار اوست - می‌گوید: «همه علمای اجماع دارند بر وجوب معرفت خدا و صفات ثبوتیه و سلبيه او، و آنچه بر او رواست و آنچه بر او روا نیست، و نبوت و امامت و معاد». (حلی، ۱۳۶۵، ص ۱) وی این کتاب را منطبق با آنچه در مقدمه گفته است، به ترتیب زیر در هفت فصل تبویب می‌کند: ۱. اثبات واجب الوجود لذاته؛ ۲. صفات ثبوتیه او؛ ۳. صفات سلبيه او؛ ۴. عدل؛ ۵. نبوت؛ ۶. امامت؛ ۷. معاد.

گرچه این کتاب ساختاری هفت‌گانه دارد، اما می‌توان گفت از آنجا که فصل‌های مستقلی به دو بحث عدل و معاد اختصاص یافته، این کتاب راه را برای ساختار پنج‌گانه هموار کرده است.

۵-۴-۱. مقاومت علامه حلی در برابر سلب استقلال از اصل عدل

علامه حلی از تأثیرگذارترین شخصیت‌ها در تاریخ کلام شیعه است. به نظر می‌رسد که بیشترین تأثیرگذاری وی در کلام امامیه، از طریق دو کتاب کلاسیک کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، و الباب الحادی عشر صورت گرفته است. قبلاً دیدیم که خواجه نصیرالدین طوسی در تجرید الاعتقاد کوشیده بود که بحث عدل را از اصالت بیندازد و آن را به‌عنوان بخشی از مجموعه مباحث خداشناسی، در ذیل بحث افعال الهی بگنجانند. او حتی در این کتاب تعبیر عدل یا عادل را درباره‌ی خداوند به کار نبرده است.

علامه حلی با این دیدگاه استادش موافق نبوده و کوشیده است هماهنگ با سنت قرن ششمی، عدل را همچون اصلی مستقل به بحث بگذارد. می‌توان مخالفت علامه با خواجه را در این زمینه، هم از ساختار کتاب‌های کلامی‌اش که در آنها عنوان عدل همواره مستقل بوده است، و هم از کتاب کشف المراد، که در شرح تجرید الاعتقاد نوشته فهمید. علامه در این کتاب، در بحث از صفت جود الهی می‌گوید: «جود عبارت است از افاده کردن [و دادن] چیزی که به کار [گیرنده و] استفاده‌کننده می‌آید، بدون اینکه عوضش از او مطالبه گردد. و خداوند متعال وجود را داده است... پس او جواد است. و پیشینیان جواد را فاقد غرض دانسته‌اند؛ لکن این دیدگاه باطل است و توضیح آن در باب عدل خواهد آمد». (حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۲۹۹) در اینجا علامه می‌گوید، توضیح این بحث در باب عدل خواهد آمد؛ در حالی که خواجه نصیر، در تجرید الاعتقاد بابتی به عدل اختصاص نداده است.

مقصود علامه از باب عدل، همان فصل سوم (افعال خداوند) از مقصد سوم (اثبات صانع و صفات و آثار او) است. از این‌رو، علامه در ذیل این تعبیر خواجه که «فصل سوم در افعال الهی: فعلی که [افزون بر حدوث] به صفت زایدی متصف می‌گردد یا حسن است یا قبیح» می‌گوید: «خواجه نصیر پس از فراغت از اثبات خداوند و شرح صفات او، به بیان عدل خداوند پرداخته و توضیح داده که او حکیم است و فعل قبیح انجام نمی‌دهد و به واجب خلل نمی‌رساند». (همان، ص ۳۰۲) از اینجا می‌توان دریافت که به نظر علامه، آنچه خواجه در اینجا مطرح کرده است، باید در ذیل عنوان عدل

مطرح می‌شد و اگر خود علامه این کتاب را می‌نوشت، به جای عنوان «افعاله» عنوان «عدل» را به کار می‌برد.

بدین ترتیب، می‌توان گفت: علامه، گرچه در استقلال بخشیدن به بحث معاد، راه استادش خواجه نصیر را ادامه داده و برای نسل‌های بعدی متکلمان به یادگار گذاشته است، در سلب استقلال از بحث عدل با او مخالفت کرده و در عوض، سنت متکلمان پیش از خواجه در استقلال دادن به عدل را تداوم بخشیده است.

۵-۴-۳. شهید اول

شهید اول (۷۳۴-۷۸۶ق) در رساله **الباقیات الصالحات**، می‌کوشد نشان دهد که تسبیحات اربعه مشتمل بر پنج اصل اعتقادی است. وی در آغاز این رساله می‌گوید: «این کلمات چهارگانه، مشتمل بر اصول پنج‌گانه ایمان است؛ یعنی توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد. (الشهید الاول، الباقیات الصالحات، ۲۳۶)

تا آنجا که نگارنده مطالعه کرده است، شهید اول نخستین کسی است که تعبیر «اصول الایمان الخمسه» را به کار برده است. اگر چنین باشد، باید وی را نقطه عطفی در تاریخ ساختاربندی کلام دانست. همان‌گونه که دیدیم، متکلمان پیش از او ساختار پنج‌گانه را دست‌کم به صورت مات و غیر روشن در ذهن داشتند و کتاب‌های خود را در قالب ساختاری تقریباً پنج‌گانه تبویب و تنظیم می‌کردند؛ اما هنوز در سطح خودآگاه ذهن خود به این نتیجه نرسیده بودند که به پنج‌گانه بودن اصول اعتقادی تصریح کنند.

بدین ترتیب، شهید اول از حیث تصریح به پنج‌گانه بودن اصول اعتقادی، پایه‌گذار سنت جدیدی در کلام امامیه است. در واقع، او آنچه را که جمعی از متکلمان پیشین در دل داشتند، بر زبان آورد. با این حال، سنت چهارگانه‌نگاری اصول اعتقادی پس از وی نیز ادامه داشت و چنان‌که دیدیم، فاضل مقداد (متوفای ۸۲۸ق) شاگرد بلافصل شهید اول، در برخی از آثار خود بر چهارگانه بودن اصول اعتقادی تصریح کرده است. این دیدگاه را دست‌کم به‌عنوان یک نظریه، می‌توان مطرح کرد که شهید اول تعبیر «اصول الایمان الخمسه» را در دوره اخیر زندگانی علمی خود در جبل عامل مطرح کرد، بدون آنکه فاضل مقداد از آن خبردار شود. سپس این دیدگاه که در آن

دیار جایی برای خود باز کرده بود، از طریق محقق کرکی و دیگر علمای جبل عامل - که در عصر صفوی به ایران مهاجرت کردند - در مجامع علمی ایران مطرح و پذیرفته شد.^۱

۴-۴-۵. محقق کرکی

علی بن الحسین، معروف به محقق کرکی (۸۶۸-۹۴۰ق) - که بزرگ‌ترین مروج مذهب جعفری در ایران در دوره آغازین عصر صفوی بود - در الرسالة النجمية اصول پنج‌گانه (الاصول الخمسه) توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد را ارکان ایمان (ارکان الایمان) می‌داند که هر مکلفی باید از روی دلیل و نه تقلید، به آنها علم داشته باشد؛ چراکه در غیر این صورت، از مؤمنین نبوده، مستحق عذاب دائم خواهد بود. (الکرکی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۶۰)

۵-۴-۵. شهید ثانی

شهید ثانی (۹۱۱-۹۶۶ق) آیه «بسم الله الرحمن الرحيم» را متضمن اصول پنج‌گانه اعتقادی می‌داند و می‌گوید: «این کلمه شریف، یعنی بسمله، متضمن اصول پنج‌گانه‌ای است که در رأس عقاید دینی قرار دارند؛ چراکه واژه الله بر ذات واجب الوجود لذاته دلالت دارد که جامع همه کمالات و منزله از نقایص است... و این مقتضی باب «توحید» است... و «الرحمن» و «الرحیم» به واضح‌ترین عبارت و بهترین اشارت، بر «عدل» و بر رد بعضی از عقاید فاسد در باب عدل دلالت دارند. نبوت و امامت و معاد، فرع بر عدل‌اند؛ چراکه این سه از فروع بحث لطف‌اند که خود از اجزای مبحث عدل است. (الشهید الثانی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۷۲۲) همان‌گونه که می‌بینیم، شهید ثانی، در عین حال که به‌صراحت از اصول پنج‌گانه اعتقادی سخن می‌گوید، تحت تأثیر سنت دوگانه‌نگاری اصول اعتقادی که به سید مرتضی تبار می‌رساند، سه اصل نبوت، امامت و معاد را به اصل عدل ارجاع می‌دهد.

۱. این نکته و برخی از نکات دیگر را استاد محمدتقی سبحانی بیان کردند. بدین‌وسیله از راهنمایی‌های ارزنده و راهگشای‌شان تشکر می‌کنم.

۵-۴-۶. ملا عبدالرزاق لاهیجی

ملا عبدالرزاق (متوفی ۱۰۷۲ق) در مقدمه کتاب سرمایه ایمان می‌گوید کتابش را به مناسبت اصول خمسۀ دین، در پنج باب تألیف کرده است: توحید؛ عدل؛ نبوت؛ امامت و معاد.

وی در کتاب مفصل‌تر خود، گوهر مراد، نیز پنج‌گانه بودن اصول دین را مسلم می‌گیرد و در عین حال می‌کوشد این اصول پنج‌گانه را در قالب ساختار سه‌گانه خودشناسی، خداشناسی و فرمان‌خداشناسی، که شاید در نظرش از چینش منطقی‌تری برخوردار است، عرضه بدارد. وی می‌گوید: «و چون اشاره شد که علم ضروری، خودشناسی و خداشناسی است و فرمان‌خداشناسی، و اصول خمسۀ دین عین همین شناخت‌هاست؛ چه توحید و عدل داخل در خداشناسی است؛ و نبوت و امامت داخل در فرمان‌خداشناسی است؛ چه فرمان‌خدا را به شرع توان شناخت و شرع محتاج است به آورنده شرع که نبی است، و حافظ شرع که امام است؛ و علم معاد داخل در خودشناسی است». (لاهیجی، ۱۳۸۳، ص ۲۵)

۵-۴-۷. علامه مجلسی

علامه مجلسی (۱۰۳۷-۱۱۱۰ق) در کتاب‌های خود، در چند مورد تعبیر «الاصول الخمسه» را به‌گونه‌ای به کار برده است که از جا افتادن و مرسوم شدن ساختار پنج‌گانه توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد در زمان وی حکایت دارد. وی در بحار الانوار، در بحث از نسبت میان اسلام و ایمان می‌گوید: «اقرار به شهادتین، برای حکم به اسلام ظاهری اقرارکننده کافی است...؛ اما ایمان چنین نیست؛ چراکه برای حکم به ایمان ظاهری فرد، افزون بر اقرار به شهادتین، اعتراف و اقرار او به اصول پنج‌گانه نیز ضرورت دارد... پس حکم به ایمان، اخص از حکم به اسلام است. آنچه ذکر شد، شواهد فراوانی از روایات دارد و شاهد دیگر آن، عبارت است از اینکه علمای امامیه مخالفان مذهبی را مسلمان و غیر مؤمن دانسته‌اند». (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۶۵، ص ۳۰۵) وی همچنین در مقام شرح معانی متعدد اسلام و ایمان، از اصول پنج‌گانه اعتقادی سخن می‌گوید: «اولین معنا از معانی ایمان، عبارت است از مجموع عقاید حق و اصول

پنج‌گانه» (همان، ج ۶۶، ص ۱۲۶) وی نظیر همین عبارت را در **مرآة العقول** نیز آورده است. (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۷، ص ۱۲۶)

با این حال، به نظر می‌رسد که علامه مجلسی خود را متعهد به استمرار سنت پنج‌گانه‌انگاری اصول عقاید نمی‌بیند و حتی تمایل خود را برای کنار گذاشتن این ساختار به نفع ساختار چهارگانه (توحید، نبوت، امامت و معاد) پنهان نمی‌کند. او تمایل دارد که به عدل، نه همچون اصلی مستقل، بلکه در ذیل اصل توحید توجه کند. از جمله شواهد این مدعا، ساختاری است که برای کتاب **حق الیقین** در نظر می‌گیرد. این کتاب دارای شش باب است: ۱. اقرار به وجود خداوند؛ ۲. صفاتی که از حق تعالی باید نفی کرد؛ ۳. صفاتی که متعلق است به افعال حق تعالی؛ ۴. نبوت؛ ۵. امامت؛ ۶. معاد. علامه در این کتاب، هیچ عنوان اصلی یا فرعی مشخصی را به مبحث عدل اختصاص نمی‌دهد و صرفاً در مبحث معاد، در مقام بیان احوال اطفال و مجانین و اشباه ایشان، آیات و اخبار را دال بر عادل بودن خداوند می‌داند. (مجلسی، بی‌تا، ص ۴۲۴)

علامه مجلسی در رساله اعتقادیه خود نیز بدون اینکه اصول اعتقادات را به تعداد خاصی منحصر کند، از خدانشناسی آغاز می‌کند و به مباحث معاد پایان می‌دهد. جالب است که وی در مقام بحث از صفات خداوند، صفت عدل را برای خداوند ذکر نمی‌کند؛ ولی ظلم را از خداوند نفی می‌کند. (مجلسی، ۱۳۶۲، ص ۹)

۵-۴-۸. شیخ‌احمد احسائی

شیخ‌احمد احسائی (۱۱۶۶-۱۲۴۲ق) در کتاب **حیات النفس فی حضرت القدس**، بر مکلفین واجب می‌داند که اصول دین، یعنی توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد را بدانند. (احسائی، ۱۳۸۳، ص ۵) شاگرد شیخ‌احمد، سیدکاظم رشتی نیز در رساله اصول دین، همین ساختار را مفروض گرفته و کتابش را در پنج باب تبویب کرده و هر باب را به یکی از اصول اعتقادی اختصاص داده است. (حسینی حائری، ۱۳۷۱، ص ۲۱۲-۲۱۵)

اما شاگرد سیدکاظم رشتی، محمدکریم‌خان کرمانی (۱۲۲۵-۱۲۸۸ق) مسیر دیگری را در پیش گرفت و اصول اعتقادی را عبارت از اصول چهارگانه توحید، نبوت، امامت و رکن رابع دانست. وی جلد چهارم از کتاب **چهارجلدی ارشاد العوام** را

به تشریح مفهوم رکن رابع اختصاص داده است. مجمل سخنان وی در این کتاب این است که شیعیان باید در هر زمان، باب یا ابوابی را که تعالیم امامان را به عوام شیعه منتقل می‌کنند، بشناسند.^۱

۵-۴-۹. معاصران

پنج‌گانه‌انگاری اصول دین، دیدگاهی است که در میان خواص و عوام شیعه همچنان از رواج فراوانی برخوردار است. برخی از کسانی که این دیدگاه را بر زبان جاری می‌کنند، توجه و شاید اعتنایی به تفکیک بین این اصول پنج‌گانه و تقسیم آنها به اصول اسلام و اصول ایمان (مذهب) ندارند. (مغنیه، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۲۵۲) برخی دیگر، با تصریح بر پنج‌گانه بودن اصول دین، بر این نکته تأکید می‌کنند که امامت از اصول دین است (عراقی، ۱۳۸۰، ص ۳۶۴) برخی نیز با تصریح به پنج‌گانه بودن اصول دین و مذهب، این دیدگاه را که امامت از اصول مذهب است، نه دین، رد می‌کند. (شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۲، ص ۳۸۸ و ج ۳، ص ۳۳۳؛ و همو، بی‌تا، ص ۲)

۵-۵. فائلان به ساختار پنج‌گانه با تفکیک اصول سه‌گانه اسلام (توحید، نبوت، معاد) از

اصول پنج‌گانه ایمان (توحید، عدل، نبوت، امامت، معاد)

۵-۵-۱. وحید بهبهانی

تا آنجا که نگارنده مطالعه کرده است، وحید بهبهانی (۱۱۱۷-۱۲۰۵ق) نخستین کسی است که در درون ساختار بندی پنج‌گانه اصول اعتقادی، سنت جدیدی را به صورت روشن پایه‌گذاری کرد. در این سنت جدید، تعبیر «اصول دین پنج است» همچنان حفظ می‌شود؛ اما بین این اصول پنج‌گانه دین تفکیک می‌شود و برخی از آنها اصول اسلام و برخی دیگر اصول ایمان معرفی می‌شوند.

وی در ابتدای رساله عربی اصول الاسلام و الایمان و رساله فارسی اصول دین، تصریح می‌کند که اصول دین پنج است. از میان این پنج اصل، سه اصل توحید، نبوت

۱. وی در عین تأیید اصل مفهوم باییت و تأکید بر اینکه امامان در هر زمان باب یا ابوابی دارند، به شدت با فرقه بابیه مقابله کرده، علی محمد شیرازی را باب جهنم معرفی می‌کند و به تفصیل در رد وی سخن می‌گوید. (ارشاد العوام، ج ۴، ص ۱۸۸)

و معاد، اصول اسلام‌اند. اصول سه‌گانهٔ اسلام، به اضافهٔ دو اصل دیگر، یعنی عدل و امامت، اصول ایمان‌اند. هر کس منکر سه اصل اسلام باشد، کافر است به کفر مقابل اسلام؛ و هر کس منکر دو اصل عدل و امامت باشد، کافر است به کفر مقابل ایمان، که با اسلام قابل جمع است. بدین ترتیب، می‌توان گفت که به نظر وی، اصول دین همان اصول ایمان است.

۵-۲. شیخ‌جعفر کاشف‌الغطا

شیخ‌جعفر کاشف‌الغطا (۱۱۵۴-۱۲۲۸ق) شاگرد وحید بهبهانی، فن اول از کتاب **کشف‌الغطاء** را - که به اصول اعتقادی اختصاص دارد - در قالب پنج مبحث سامان داده است: ۱. توحید؛ ۲. نبوت؛ ۳. معاد جسمانی؛ ۴. عدل؛ ۵. امامت. می‌بینیم که وی ترتیب سنتی اصول پنج‌گانهٔ (توحید، عدل، نبوت، امامت، معاد) را تغییر داده و دو اصل عدل و امامت را در آخر قرار داده است. این جابه‌جایی، مستند به یک مبنای نظری مهم دربارهٔ تفکیک بین اصول اسلام و اصول ایمان است؛ چراکه وی بین ایمان و اسلام فرق می‌گذارد و ایمان را افزون بر اعتقاد به سه اصل اسلام (توحید، نبوت، معاد)، مشتمل بر اعتقاد به عدل و امامت می‌داند. (کاشف‌الغطاء، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۲۹۲)

وی در کتاب **بغیة الطالب** نیز اصول ایمان را پنج‌گانه می‌داند. از این پنج اصل، توحید، نبوت و معاد جسمانی اصول اسلام‌اند که منکر آنها و شاک در آنها کافر است. به نظر وی، دو اصل امامت و عدل، به ترتیب چهارمین و پنجمین اصل از اصول ایمان‌اند که منکر آنها جزو مؤمنین نیست؛ اما در دنیا جزو مسلمانان شمرده می‌شود و جان و مالش محترم است. (همو، بغیة الطالب فی معرفة المفروض و الواجب، ص ۱-۵)

دیدگاه شیخ‌جعفر کاشف‌الغطا و دیدگاه استادش وحید بهبهانی، گرچه ممکن است در نگاه اول یکی بنماید، اما به نظر می‌رسد که دو تفاوت معنادار با یکدیگر دارند. نخست آنکه وحید بهبهانی همچنان تعبیر «اصول دین پنج است» را حفظ می‌کند؛ اما تا آنجا که نگارنده مطالعه کرده، کاشف‌الغطا چنین تعبیری را به کار نمی‌برد و صرفاً می‌گوید: اصول ایمان پنج است و اصول اسلام سه. این امر، اگر به معنای بریدن از سنت پنج‌گانه‌انگاری اصول دین نباشد، دست‌کم به معنای عبور از کنار آن می‌باشد. تفاوت دوم در چینش این اصول پنج‌گانه است. وحید بهبهانی بر

طبق سنت پنج‌گانه‌انگاری اصول دین، آنها را این‌گونه چینش می‌کرد: توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد؛ ولی شیخ جعفر کاشف‌الغطا ابتدا سه اصل توحید، نبوت و معاد را به منزله اصول اسلامی به بحث می‌گذارد و سپس به دو اصل امامت و عدل می‌پردازد. این دو تفاوت، گرچه ممکن است جزئی و غیر مهم بنمایند، در واقع راه را برای ساختاربندی ششم - که اصولاً اصول سه‌گانه اسلام را از اصول دوگانه ایمان جدا می‌کند، فراهم آوردند.

۵-۶. قائلان به ساختار پنج‌گانه با تفکیک اصول سه‌گانه اسلام (توحید، نبوت، معاد) از اصول دوگانه ایمان (عدل و امامت)
۵-۶.۱. میرزای قمی

مرحوم میرزای قمی (۱۱۵۱-۱۲۳۱ق) از شاگردان وحید بهبهانی، پایه‌گذار سنت دیگری در ساختاربندی اعتقادات امامیه است. ساختاری که وی عرضه می‌دارد، بر تفکیک اصول دین از اصول مذهب استوار است. آن‌گونه که ایشان در ابتدای رساله «اصول دین»^۱ گفته است، اصول دین سه تاست: توحید، نبوت و معاد؛ و هر کس منکر یکی از این سه اصل شود، کافر است و ذبیحه او حلال نیست و سایر احکام کفر بر او جاری است. اصول مذهب نیز دو تاست: عدل و امامت؛ و هر کس منکر عدل یا امامت باشد، کافر نیست؛ لیکن شیعه هم نیست و مشمول نجات اخروی نخواهد بود. (استادی، ۱۳۷۵، ص ۱۴۷)

تفاوت سنتی که وی پایه گذاشت، با سنتی که استادش وحید بهبهانی بنیان نهاد این است که استاد در موافقت با متکلمان پس از شهید اول، بر پنج‌گانه بودن اصول دین پافشاری می‌کند؛ در عین حال، در درون این پنج‌گانگی، بین اصول اسلام و اصول ایمان تفکیک می‌کند؛ تفکیکی که پیشینیان در ساختاربندی عقاید امامیه بدان تصریح نکرده بودند. در این تفکیک - همان‌گونه که ذکر شد - اصول دین با اصول ایمان یکی تلقی می‌شوند؛ در نتیجه، هر دو همان پنج اصل معروف‌اند؛ اما در ساختاری که

۱. آقای استادی در کتاب **هفده رساله**، این رساله را منتشر کرده است.

میرزای قمی عرضه می‌دارد، اصول دین به سه اصل کاهش می‌یابد؛ و تعبیر اصول مذهب جای‌گزین اصول ایمان شده، تعداد آن به دو اصل کاهش می‌یابد تا مجموع اصول سه‌گانه دین و اصول دوگانه مذهب، اصول پنج‌گانه اعتقادی را شکل دهند.

۵-۶-۲. ملاحمد نراقی

ملاحمد نراقی (۱۱۸۶-۱۲۴۵ق) که نزد وحید بهبهانی و شیخ جعفر کاشف‌الغطا شاگردی کرده و حدود ۳۵ سال جوان‌تر از میرزای قمی بود، در زمانی زندگی می‌کرد که دو دیدگاه رقیب درباره ساختار عقاید امامیه مطرح بود: یکی پنج‌گانه‌انگاری سنتی اصول دین، بدون تفکیک میان این اصول؛ و دیگری سه‌گانه‌انگاری اصول دین و دوگانه‌انگاری اصول مذهب (دیدگاه میرزای قمی). این دیدگاه - چنان‌که در خلال نقل سخنان ملاحمد نراقی خواهیم دید - گاه با استفاده از دو اصطلاح اسلام و ایمان، این‌گونه بیان می‌شد که اصول اسلام سه‌گانه، و اصول ایمان دوگانه است.

با توجه به تعارض دیدگاه نخست (پنج‌گانه‌انگاری اصول دین) با دیدگاه دوم (سه‌گانه‌انگاری اصول دین و اسلام، و دوگانه‌انگاری اصول مذهب و ایمان)، برای جامعه شیعه در زمان ملاحمد نراقی، این پرسش مطرح بود که آیا همانند متکلمان پیشین اصول دین را پنج‌گانه بدانند یا اینکه اصول دین و اسلام را منحصر در سه اصل (توحید، نبوت و معاد) بدانند و اصول مذهب و ایمان را در دو اصل (عدل و امامت) خلاصه کنند. این تردید، در پرسشی از ملاحمد نراقی خود را نمایان می‌کند. پرسش این است: «اصول دین سه است یا پنج؟». (نراقی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۱۴۳)

ملاحمد نراقی در پاسخ خود، از رد هر کدام از دو دیدگاه پرهیز می‌کند و حتی می‌کوشد با ذکر معانی متعددی برای دین، بین پنج‌گانه‌انگاری اصول دین و سه‌گانه‌انگاری آن سازگاری ایجاد کند.

وی در پاسخ می‌گوید: «می‌توان در این عبارت، دین را به معنای طریقه حق در بندگی خدا گرفت؛ چنان‌که در اخبار آمده است: اصول دین پنج است؛ یا دین را به معنای اسلام گرفت و اصول را به معنای اول، یعنی «ما یلزم الاعتقاد به»؛ و باز گفت: اصول دین پنج است؛ و می‌توان دین را به معنای اسلام گرفت و اصول را به معنای مبنی، و گفت: اصول دین سه است و آن دو، اصول مذهب‌اند. پس هر دو معنا صحیح

است. می‌خواهی دین را به معنای طریقهٔ حقه در بندگی خدا بگیری، چنان‌که در اخبار رسیده و بنای قدمای اصحاب بر این است، و بگو: اصل دین پنج است؛ و می‌خواهی دین را به معنای اسلام بگیری، چنان‌که عرف متأخر بر این جاری است، و بگو: اصول دین سه است». (همان، ج ۲، ص ۱۴۷)

تلاش ملاحمد، در حقیقت در راستای راه باز کردن و موجه جلوه دادن دیدگاه تازه است؛ چراکه دیدگاه سنتی پنج‌گانه‌انگاری از زمان شهید اول به بعد، بارها مورد تأکید قرار گرفته بود؛ اما دیدگاه جدید، گونه‌ای ساختارشکنی تلقی می‌شد که حتی طرح آن از جانب عالمان بزرگ شیعی، با چون‌وچرا مواجه می‌شد. ملاحمد نراقی اشکال طرف‌داران دیدگاه پنج‌گانه‌انگاری سنتی به سخن کاشف‌الغطا را این‌می‌داند که «چرا کاشف‌الغطا اصول اسلام را به سه اصل توحید، نبوت و معاد منحصر کرده است و عدل و امامت را از اصول اسلام خارج ساخته و آنها را در اصول ایمان داخل کرده است». (همان، ص ۱۵۱) وی در پاسخ به این اشکال، معانی متعددی برای دین ذکر می‌کند تا روشن کند که دست‌کم طبق برخی از این معانی، اصول دین (اصول اسلام) سه است و عدل و امامت، خارج از اصول دین‌اند؛ بنابراین سخن کاشف‌الغطا اشکالی ندارد. (همان، ص ۱۵۲)

۵-۶-۳. معاصران

بسیاری از متکلمان و فقهای معاصر امامی، به پنج‌گانه بودن ساختار عقاید امامیه و تفکیک بین اصول سه‌گانه اسلام و اصول دوگانه ایمان یا مذهب اشاره یا تصریح کرده‌اند. از جمله ایشان، آیت‌الله خوبی است که در *صراط النجات* می‌گوید: «بعضی از اعتقادات، از اصول دین‌اند؛ مانند توحید، نبوت خاصه و معاد جسمانی؛ و بعضی دیگر، از اصول مذهب‌اند؛ مانند اعتقاد به امامت بعد از نبی و اعتقاد به عدل». (خوبی، ۱۴۲۷ق، ج ۳، ص ۴۱۵)

آیت‌الله جعفر سبحانی نیز در نهایت همین دیدگاه را می‌پذیرد. ایشان در *مفاهیم القرآن*، ابتدا به این نکته اشاره می‌کند که همه طوایف اسلامی اتفاق دارند که سه اصل توحید، نبوت و معاد از اصول دین‌اند. لکن اصول دیگری هستند که درباره اصل و فرع بودن آنها اختلاف است؛ مانند اصل امامت، که اهل سنت آن را از فروع دین

و امامیه آن را از اصول دین شمرده‌اند؛ همچنین عدل، که آن نیز مورد اختلاف است. (سبحانی، ۱۳۸۸، ج ۱۰، ص ۶)

از عبارت ایشان، تا اینجا به آسانی می‌توان دریافت که امامیه امامت (و نیز عدل) را همانند سه اصل توحید، نبوت و معاد، از اصول دین می‌دانند؛ اما ایشان در ادامه تصریح می‌کنند که امامت و عدل، از اصول دین نیستند، بلکه از اصول مذهب‌اند: «دو اصل وجود دارند که اختصاص به مذهب شیعه امامیه دارند و لذا از اصول مذهب و نه اصول دین شمرده می‌شوند؛ چراکه اصول دین عبارت‌اند از اصولی که همه مسلمانان در آن شریک‌اند؛ اما اصول مذهب چنین نیستند؛ چراکه به یک مذهب و نه مذهب دیگر اختصاص دارند». (همان، ج ۱۰، ص ۷۹)

بدین ترتیب، می‌توان نتیجه گرفت که ایشان از طرفی به ساختار بندی پنج‌گانه اصول دین که به موجب آن، عدل و امامت نیز از اصول دین‌اند، توجه داشته و آن را همچون یک دیدگاه به امامیه نسبت داده است؛ اما آن را نپذیرفته و خود دیدگاهی را برگزیده است که سه اصل توحید، نبوت و معاد را از اصول دین، و دو اصل عدل و امامت را از اصول مذهب می‌داند.

برخی دیگر از کسانی که همین دیدگاه را بیان داشته‌اند، عبارت‌اند از: شهید سید محمد صدر (۱۳۷۷ش) در *ماوراء الفقه* (ج ۱۰، ص ۲۸۷)، میرزا جواد تبریزی (متوفی ۱۳۸۵ش) در *الانوار البهیه* (ص ۱۳۴) و *صراط النجات* (ج ۹، ص ۱۲) و بشیر حسین نجفی (۱۹۴۷م) در *مصطفی الدین القیم* (ص ۱۶).

نتیجه‌گیری و تحلیل

در تاریخ ساختار بندی عقاید امامیه، چند نقطه عطف وجود دارد: نخستین نقطه عطف مدرسه بغداد پس از شیخ مفید است که در آن، دو گانه‌انگاری اصول اعتقادات (توحید و عدل) نظراً پذیرفته شد. تصور بر این بود که اصل عدل از چنان شمولی برخوردار است که غیر از مبحث توحید، همه مباحث مهم اعتقادی، همچون نبوت، امامت و معاد را پوشش می‌دهد. هر چند این دیدگاه نظراً بازگو می‌شد، اما در عمل و در مقام ساختار بندی کتب اعتقادی، دو اصل نبوت و امامت همچون اصول مستقلی

بحث می‌شدند. نتیجه نهایی این روند آن بود که در قرن ششم، بر چهارگانه بودن اصول اعتقادی (توحید، عدل، نبوت و امامت) تصریح شد. در این ساختار چهارگانه، استقلال دو اصل نبوت و امامت پذیرفته شده بود؛ اما مبحث معاد از استقلال برخوردار نبود و در ذیل مبحث عدل مطرح می‌شد. اگر این ساختار را با ساختار مضمَر الاعتقادات فی دین الامامیه، نوشته شیخ صدوق، و حتی ساختار روشن المقنعه شیخ مفید مقایسه کنیم، درمی‌یابیم که در میان این چهار اصل، تنها اصلی که نمی‌توان برای مباحث آن نظیری در الاعتقادات و المقنعه یافت، اصل عدل است. به نظر می‌رسد که متکلمان امامی در بغداد، این اصل و مجموعه مباحث ذیل آن را برای قرینه‌سازی در برابر اندیشه معتزلی وارد مباحث کلامی کردند؛ چراکه معتزله بر این اصل و فروع آن بسیار تأکید داشتند. متکلمان شیعه در رویارویی با این گفتمان معتزلی، احتمالاً به این نتیجه رسیده بودند که از طریق پرداختن به این اصل در فضای گفتمانی عصر خود، می‌توانند از اصول و قواعد عقلی مشخصی که در ذیل عنوان عدل مطرح می‌شد برای دفاع عقلی از عقاید شیعه استفاده کنند.

نقطه عطف دوم مدرسه حله است. در این مدرسه، خواجه نصیرالدین طوسی کوشید اولاً اصل عدل را از اصالت بیندازد و آن را تا حد یکی از مباحث فرعی اصل توحید تنزل دهد؛ ثانیاً تلاش کرد مبحث معاد را از زیر چنبر اصل عدل بیرون بکشد و آن را همچون اصل مستقلی به بحث گذارد. به نظر می‌رسد که هر دو اقدام، به‌ویژه اقدام نخست او، از آشنایی او با فضای کلامی عصر خود نشئت گرفته باشد؛ چراکه در زمان او اندیشه غالب برون‌شیعی عبارت بود از اندیشه اشعری، که غزالی و فخر رازی آن را ساخته و پرداخته بودند. بنابراین، آن سنخ از مباحث عقل‌گرایانه که در ذیل عنوان عدل مطرح می‌شد، ابزار مناسبی برای رویارویی با فضای غالب برون‌شیعی در دوران جدید نبود؛ اما علامه حلی، که شاید بیش از آنکه نگران گفتمان غالب برون‌شیعی باشد حافظ سنت کلامی بود، احساس کرد که در کتب کلامی متقدمان، مبحث عدل از چنان جایگاه استواری برخوردار است که نمی‌توان و

نباید از آن عدول کرد. از این رو، وی در کتب خود جایگاه عدل را همچون یک اصل محفوظ نگه داشت. وی در خصوص اصالت دادن به مبحث معاد، با خواجه موافقت کرد؛ شاید از این روی که در برخی کتب اعتقادی متقدم بر سنت چهارگانه‌انگاران قرن ششم، همانند *المقنعه* شیخ مفید و *الاقتصاد* شیخ طوسی، معاد یا وعد و وعید همچون اصل مستقلی به بحث گذاشته شده بود. نتیجه این کش و قوس آن بود که در قرن هشتم شاگردان مکتب علامه حلی در مدرسه جبل عامل، به پنج‌گانه بودن اصول اعتقادی تصریح کردند. علمای جبل عامل همین انگاره را به مدرسه اصفهان منتقل کردند که در آنجا به دیدگاهی غالب تبدیل شد. این دیدگاه، هم‌اکنون نیز مطرح است.

نقطه عطف دیگر در ساختاربندهی عقاید امامیه، به مدرسه اصولی کربلا بازمی‌گردد که در آن، وحید بهبهانی، احیاگر مکتب اصولی در قرن دوازدهم، برای نخستین بار در مقام ساختاربندهی عقاید، اصول اسلام را سه‌گانه (توحید، نبوت و معاد)، و اصول ایمان را پنج‌گانه (سه اصل یادشده به‌اضافه عدل و امامت) دانست. تفکیک بین اسلام و ایمان، پیش‌تر در روایات و کتب فقهی وجود داشت؛ اما وحید بهبهانی این تفکیک را در کلام مطرح کرد و در مقام ساختاربندهی عقاید امامیه، آن را مبنا قرار داد. شاگردان مکتب وی نیز با جدیت بر این تفکیک تأکید کردند. به نظر می‌رسد، این تفکیک با مسئله تقابل دو مکتب اخباری و اصولی در کربلا بی‌ارتباط نباشد. شیخ یوسف بحرانی، نماینده جریان اخباری در زمان خود، در *الحدائق الناضره* مخالفان مذهبی را کافر قلمداد کرده بود. اصولیان احتمالاً برای اینکه مخالفت خود را با این دیدگاه ابراز کنند، ترجیح دادند که عقاید امامی را از نو به‌گونه‌ای ساختاربندهی کنند که شائبه کفر مخالفان مذهبی کلاً منتفی شود؛ اما به نظر می‌رسد تفکیک بین اسلام و ایمان - که در روایات صورت گرفته - یک تفکیک فقهی است که برای تنظیم روابط حقوقی بین شیعیان و مخالفان مذهبی در نظر گرفته شده

است. از آن سوی، تأکید بر اصل امامت و نفی اسلام از منکر آن - که باز در روایات صورت گرفته - درصدد بیان یک حقیقت کلامی است که به مسئله نجات اخروی مربوط می‌گردد. از این رو به نظر می‌رسد، هم حکم به کفر فقهی مخالفان خلاف روایات است و هم تفکیک کلامی بین اصول اسلام و اصول ایمان؛ چراکه این تفکیک به حوزه فقه تعلق دارد.

نقطه عطف دیگر تطوری بود که میرزای قمی ایجاد کرد و به موجب آن، اصول دین، سه‌گانه و اصول مذهب دوگانه تلقی شد. این دیدگاه موهم آن است که شیعیان به اصول سه‌گانه اسلام اعتقاد ندارند و صرفاً به دو اصل عدل و امامت اعتقاد دارند. روشن است که میرزای قمی چنین چیزی را قصد نکرده؛ بلکه مقصودش این است که شیعیان افزون بر سه اصل توحید، نبوت و معاد، به دو اصل عدل و امامت نیز اعتقاد دارند؛ و در واقع، اصول مذهب پنج‌گانه است، نه دوگانه. روشن است که برای بیان چنین مقصودی، ساختار بندی وحید بهبهانی بسیار گویاتر و دقیق‌تر است. از این رو باید تفکیک بین اصول سه‌گانه اسلام و اصول دوگانه مذهب را که میرزای قمی مطرح کرده است و تا کنون نیز پیروانی دارد، گونه‌ای خطا در تعبیر دانست.

منابع

۱. احسائی، احمد بن زین العابدین، و سید کاظم الرشتی، **حياة النفس و اصول العقائد**، تحقیق علی حائری، دار السبب النبوی، ۱۳۸۳.
۲. استادی، رضا، **هدفه رساله**، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵.
۳. بحرانی، ابن میثم، **قواعد المرام فی علم الکلام**، تحقیق سید احمد حسینی، قم، مکتبه آیت الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۶ق.
۴. بهبهانی، محمدباقر، **اصول الاسلام و الايمان**، (خطی) کتابخانه آیت الله العظمی گلپایگانی، شماره ۲۰/۱۴۱.
۵. _____، محمدباقر، **اصول دین**، (خطی) کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۶۹۹۰.
۶. تبریزی، میرزا جواد، **الانوار البهية**، قم، دار الصدیقه، ۱۴۲۵.
۷. _____، **صراط النجات**، قم، دار الصدیقه، ۱۴۲۷.
۸. حلبی، علی بن الحسن، **اشاره السبق الی معرفة الحق**، گروه پژوهش مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۴ق.
۹. حلی، جمال الدین ابومنصور حسن بن یوسف، **کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد**، تعلیق حسن حسن زاده، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۳ق.
۱۰. _____، **تسلیک النفس الی حظيرة القدس**، تحقیق فاطمه رضانی، قم، مؤسسه الامام الصادق علیه السلام، ۱۴۲۶ق.
۱۱. _____، **واجب الاعتقاد علی جمیع العباد**، به کوشش رسول جعفریان، در میراث اسلامی ایران، دفتر هفتم، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۳۷۴.
۱۲. _____، **معارج الفهم فی شرح النظم**، قم، دلیل ما، ۱۳۸۶.
۱۳. _____، **الباب الحادی عشر**، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۶۵.
۱۴. حمصی رازی، سدیدالدین، **المنقذ من التقليد**، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ق.
۱۵. راوندی، ظهیرالدین، **عجالة المعرفة فی اصول الدین**، تحقیق سید محمد رضا جلالی، بیروت، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۹ق.
۱۶. رشتی، سید کاظم حسینی حائری، **رساله ای در اصول دین**، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۱.

۱۷. سبحانی، جعفر، **مفاهیم القرآن**، نرم‌افزار مجموعه آثار آیت‌الله العظمی سبحانی، مرکز تحقیقاتی علوم اسلامی نور، ۱۳۸۸.
۱۸. السیوری، مقداد بن عبدالله، **الباب الحادی عشر لعلامة الحلبي مع شرحية النافع يوم الحشر و مفتاح الباب لابی الفتح بن مخدوم الحسيني**، تحقیق مهدی محقق، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۶۵.
۱۹. _____، **الأنوار الجلالية في شرح الفصول النصيرية**، تحقیق علی حاجی آبادی و عباس جلالی‌نیا، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۲۰ق.
۲۰. _____، **الاعتماد في شرح واجب الاعتقاد**، تحقیق ضیاء‌الدین بصری، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۱۲ق.
۲۱. الشریف الرضی، **نهج‌البلاغه**، تصحیح صبحی صالح، قم، دارالهجره، بی‌تا.
۲۲. _____، **جمل العلم و العمل**، نجف، مطبعة الآداب، ۱۳۸۷.
۲۳. _____، **رسائل الشریف المرتضی**، تحقیق سیدمهدی رجائی، قم، دارالقرآن الکریم، ۱۴۰۵ق.
۲۴. _____، **الذخيرة في علم الكلام**، تحقیق سیداحمد حسینی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۱ق.
۲۵. _____، **الملخص في اصول الدين**، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۱.
۲۶. الشهید الثانی، زین‌الدین بن علی، **رسائل الشهید الثانی**، تحقیق حسین شفیعی و رضا مختاری، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۱ق.
۲۷. الشهید الاول و العلامة البیاضی، **اربع رسائل الكلامیه**، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۰ق.
۲۸. شیرازی، سیدمحمد حسینی، **من فقه الزهراء**، قم، رشید، ۱۴۲۸ق.
۲۹. _____، **منتخب المسائل الاسلامیه**، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۳۰. صدر، سیدمحمد، **ماوراء الفقه**، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۲۰ق.
۳۱. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، **التوحيد**، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ق.
۳۲. الطوسی، محمد بن حسن، **الاقتصاد فيما يتعلق بالاعتقاد**، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۶ق.
۳۳. طباطبائی، محمد حسین، **شیعه در اسلام**، قم، دفتر نشر اسلامی، ۱۳۷۸.
۳۴. _____، **الميزان في تفسير القرآن**، قم، مکتبه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ق.

۳۵. عراقی، عبدالنبی، معالم الزلفی فی شرح العروة الوثقی، قم، المطبعة العلمیه، ۱۳۸۰.
۳۶. کراچی، محمد بن علی، کنز الفوائد، محقق عبدالله نعمه، قم، دار الذخائر، ۱۴۱۰ق.
۳۷. کرکی، علی بن الحسین، رسائل المحقق الکرکی، محمد حسون، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی، و دفتر نشر اسلامی، ۱۴۰۹ق.
۳۸. کاشف الغطاء، جعفر بن خضر مالکی، بغیة الطالب فی معرفة المفروض و الواجب، (خطی) لوح فشرده نسخ خطی مؤسسه کاشف الغطاء، شماره ۷.
۳۹. _____، کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۲۲ق.
۴۰. لاهیجی، عبدالرزاق، سرمایه ایمان در اصول اعتقادات، تصحیح صادق لاریجانی، تهران، الزهراء، ۱۳۷۲.
۴۱. _____، شوارق الالهام فی شرح تجرید الکلام، اصفهان، مهدوی، بی تا.
۴۲. _____، گوهر مراد، مقدمه زین العابدین قربانی، تهران، سایه، ۱۳۸۳.
۴۳. مجلسی، محمدباقر، اعتقادات دین اسلام، ترجمه و شرح سیدباقر نجفی یزدی، بی جا، انتشارات مترجم، ۱۳۶۲.
۴۴. _____، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۴۵. مجلسی، محمدباقر، حق الیقین، بی جا، اسلامی، بی تا.
۴۶. مجلسی، محمدباقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، هاشم رسولی محلاتی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۴ق.
۴۷. محقق حلی، نجم الدین محمد بن حسن، المسلك فی اصول الدین و الرسالة الماتعیه، تحقیق رضا استادی، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۱۴ق.
۴۸. محقق طوسی، ابوجعفر محمد بن محمد بن الحسن، تجرید الاعتقاد، تحقیق حسینی جلالی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۰۴۷ق.
۴۹. _____، قواعد العقاید، مقدمه و تحقیق و تعلیق از علی حسن خازم، لبنان، دارالغرابیه، ۱۴۱۳ق.
۵۰. مغنیه، محمدجواد، فقه الامام الصادق علیه السلام، قم، انصاریان، ۱۴۲۱ق.

۵۱. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، **المقنعة**، قم، المؤتمر العالمي للشيخ المفيد، ۱۴۱۳ق.
۵۲. _____، **النكت في مقدمات الاصول**، قم، المؤتمر العالمي للشيخ المفيد، ۱۴۱۳ق.
۵۳. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، **اصول دين**، تحقيق محسن صادقي، قم، دفتر تبليغات اسلامي، ۱۳۸۰.
۵۴. مکدرموت، مارتين، **انديشه‌های کلامی شیخ مفید**، ترجمه احمد آرام، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
۵۵. نجفی، بشیر حسین، **مصطفى الدين القيم**، نجف، دفتر نویسنده، ۱۴۲۷ق.
۵۶. نراقی، احمد بن محمد مهدی، **رسائل و مسائل**، قم، کنگره نراقیین ملامهدی و ملااحمد، ۱۴۲۲ق.
۵۷. الهمدانی، عبدالجبار بن احمد، **شرح الاصول الخمسة**، تعليق احمد الحسين بن ابی‌هاشم، بیروت، دار الاحیاء التراث، ۱۴۲۲ق.